

شعردوست است و موازین عروضی بر صفحه دلها نقش بسته، ایرانی به شعر خوگرفته و ویژگی وزن، او را ترغیب به حفظ اشعار می‌کند. اگر شعر فقط برای ذهن‌های سریع‌الانتقال و پیروده سروده شود یعنی شاعر صرفاً روی سخن خود را متوجه قشر تحصیل کرده و آکادمیک کند یعنی فشری که ظاهراً می‌داند که شاعر چه می‌کند، مطمئناً به همان نسبت هم طرفداران و حافظان شعر او محدود خواهند شد (گو اینکه همان قشر به ظاهر دریافت کننده شعر بی‌معیار نیز بعید به نظر می‌رسد که آن را حفظ کند).

اصولاً مهمترین ویژگی اشعاری که از خلال قرون عبور کرده و هنوز در این دنیای ماشینی و دنیای سرعت بر دلها حکومت می‌کنند، «ویژگی (غیرطبقاتی)» بودن آنهاست، میراثدار باید با میراث گذار رابطه خوبی داشته باشد و الا میراثدار اصلی نمی‌تواند باشد. بویژه شعر موج نو، که ساخت‌های آن به گونه‌ای به کار گرفته می‌شود که ذهن پیروده هم برای فهم آن به تکاپومی افتد نمی‌تواند بدیده مردمی باشد و اگر در این کار بیشتر از آنچه که امروز می‌بینیم پیش برویم سرانجام به جایی خواهیم رسید که تفهیم و تفهیم شعر مشکل خواهد شد و یک دوره تجدیدنظر ادبی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود مگر اینکه در اثر کثرت استعمال مضامین موجود به وسیله گویندگان متعدد، این ساخت‌ها نیز مانند واژه‌های سمبلیک عرفا جا بیفتند. ولی اشکال موجود این است که هرکسی هر روز تعبیرات ذهنی عجیب و غریبی را ابداع می‌کند که ویژه خود اوست و برای دیگران قابل درک نیست و تعداد اینگونه مضامین رو به افزایش نیز است.

پسندهای مردم و یا لاقبل، پسند عده کثیری از مردم جامعه باند برای هنرمند اصل باشد و در او ایجاد مسئولیت هنری کند. هنرمند باید مسیر حرکت خود را از درون دل مردم انتخاب کند. جریان شعر موزون فارسی در پیکر فرهنگ ایرانی همانند جاری خون بر رگ‌های موجودی جاندار است. ایرانی در طول تاریخ ادبی خود از شعر الهام می‌گرفته و با شعر مانوس بوده و بسیاری از کمبوده‌های او را غنای ذهنی و فرهنگی او جبران می‌کرده ایرانی برای حفاظت از فرهنگ خود، از شعر به عنوان دستمایه و وسیله‌ای مؤثر استفاده می‌کرده بنابراین شعری که طبقاتی باشد و نتواند در فرهنگ یک قوم ریشه کند نمی‌تواند پایدار بماند. شعری را من بفهمم ولی همسایه شعر دوست و کم سواد من نفهمد و نتواند حتی یک جمله از آن را به

حافظه بسپارد معلوم است که چه بر سرش می‌آید بدون تردید همراه سراینده خود از حافظه زمان محو خواهد شد. البته بگذریم از بزرگان معاصر شعر و ادب که قبلاً ارادت خود را به شعر کهن فارسی به اثبات رسانده‌اند و گهگاهی هم به گفتن شعر بی‌وزن و قافیه دست می‌بازند به عنوان نمونه کسی که این شعر را می‌سراید.

شب در کمین شعری گمنام و ناسرود
چون جغد می‌نشینم در زنج رنج کور
می‌جویمش به کنگره اسب شب نورد
می‌جویمش به سوسوی تک اختران دور

او اگر شعر سپید هم بگوید شاید می‌خواهد نوعی تنوع در شعر خود ایجاد کند نه اینکه ضعف و عدم آگاهی باعث این کار او شده باشد ولی منظور ما کسانی است که اولین تجربه‌های شعری خود را با پدیده‌های بی‌وزن و قافیه و غالباً نامفهوم ارائه می‌دهند. اینان شاید احساس می‌کنند که از این راه بهتری می‌توانند برجسب شاعری برایشانی خود بزنند و کسی هم ممکن است هرگز نفهمد که اینان با هیچکدام از موازین و معیارهای شعر آگاهی ندارند شاید هم اصلاً کلمه «عروض» را هم نشنیده باشند. شعر آئینه تمام نمای غمها و شادی‌های مردم است و چون مردم حرف خود را از زبان شعر می‌شنوند در حفظ و به خاطر سپردن آن تلاش می‌کنند و شعر را چاشنی گفتار روزمره خود می‌کنند. اگر ویژگی وزن که مهمترین عامل حفظ شعر است از شعر ساقط شود به شمار کثیری از حافظان شعری توجهی شده است. مطمئناً اشعار حافظ و سعدی را حافظان شعر آنها در جامعه و بین مردم شایع می‌کرده‌اند نه قلم و کاغذ. شاعری که در مسیری خود ساخته، بی‌توجه به سلیقه اکثریت مردمش حرکت کند به جایی نخواهد رسید و بدون تردید شعر او میراثدار جبرانی که نقطه مقابل شعر اوست نخواهد شد.

روحیه حساس و نکته‌سنجی مردم جامعه، خود محک خوبی است در تفکیک اصالت از بی‌اصالتی و پسندیده از ناپسند و به نظر من فعلاً جامعه ادبی ما «نیما» را برگزیده تا آینده چه کند.

به درازمدت نیاز داریم که پایداری اشعار ماندنی و گوهری را در حافظه زمان ببینیم و پایمال شدن آنچه را که بی‌هیچ معیاری به نام شعر عرضه می‌شود در زیر چرخ‌های ارابه زمان نظاره‌گر باشیم. شعری که «قابلیت حفظ» و «قابلیت فهم» از آن ساقط شود و این قابلیت‌ها در آن به صفر برسد مطمئناً به فرهنگ ادبی ما ضرر غیرقابل جبرانی را تحمیل خواهد کرد.

پیرامون فن



محمد-احمد پناهی (پناهی سمنانی)

۲- هنر عامه در ادب رسمی

چنانکه اشاره کردیم، قدامت به ادبیات و هنر عامه چندان اعتنایی نداشته‌اند. وزن و گفتار عوام را از نوع «فاسد» و «ابتذال» در هنر می‌شمرده‌اند. با اینهمه برخی از بزرگان قدر اول ادب پارسی این «بی‌پروائی» را مرتکب شده‌اند که توجهی شجاعانه به زبان و گفتار توده عوام از خود نشان دهند. و همچنانکه از برجستگان و نخبگان هنر انتظار می‌رود، معیارها و ارزش‌های هنر رسمی را، قانون بلا تغییر و اصل غیرقابل انحراف نپندارند. و تاریخ هنر را به سود محتوا و صورت هنر رسمی مطلق نکنند.

نگاهی به ضرب‌المثل‌ها. این عصاره تجربه تاریخی نسل‌ها. گستره بهره‌گیری متقدمان را از گنجینه عوام نشان می‌دهد. از بزرگان ادب پارسی، مولانا جلال‌الدین محمد رومی (مولوی)، بیش از دیگران از شیوه گفتاری عوام بطرز بدیعی در دوائر شگرف خود، مثنوی و دیوان کبیر وحشی در تقریرات خود استفاده فرموده است.

رهنگ عامه ایران



و در مجموع ترکیبی است نظیر کج و کوله:

چون کشتی بی لنگر، کج می‌شد و موج می‌شد
از طلعت او مجنون، صد عاقل و دیوانه
بقر بقو، بغ بقو: صدای کیبوتر:
خانه دل باز کیبوتر گرفت
مشغله بقو در گرفت

علاوه بر مولانا که در این راه شجاعت عجیبی
بخج داد. شعرای بسیار دیگر از ذخیره گفتار عوام
در شعر خود استفاده کرده‌اند.

انوری واژه کلیتیره، بمعنی حرفهای نادرست
و بی معنی در شعر خویش آورده:

او تراکی گفت کاین کلیتیره‌ها راجع کن
تا ترا لازم شود چندین شکایت گسرم

ابوسعید اسوالخیر، عارف نام‌آور،
اصطلاح «باداباد» بمعنی توکل و تسلیم و بی‌اعتنایی را
به کار برده:

وافریادا ز عشق، وافر یادا

کارم به یکی طرفه نگار افتادا

گرداد دل سوخته دادا، دادا

ورنه من و عشق، هرچه بادابادا

نظامی گنجوی در خسرو و شیرین، واژه «جلب» را
در مفهوم حقه‌باز و دغل، زنی که به کاربردتن
دردهد، به کار گرفته است:

چو بودم من عروس پارسایی

از آن مشتبی جلب کردم جدایی

سنایی غزنوی، از لغت «گاگا-قاقا» که بعنوان
سرگرمی و خوراکی و تفنن است در «حدیقه»
استفاده کرده است:

در کنارش زه آن زمان گاگا

تا شود راضی و مکنکش جفا

خلد گاگای تست هان بشتاب

به دورکت بهشت را دریاب!

خاقانی شروانی، به تصریح از «کلام عوام» در
شعر خود بهره جویی کرده است:

من این دولفظ، مثل سازم از کلام عوام

به وقت آنکه ز هر شوخ چشم آید خشم

خود مولانا نیز گاهی در شعرش، همان صورت
گفتاری را اختیار کرده است:

هم فرقی وهم زلفی، مفتاحی وهم قلفی

بی رنج چه می سلفی، آواز چه لرزانی؟

درمنشوی نیز مولانا واژه‌ها و اصطلاحات عوام را
با گشاده دستی به کار گرفته است که درج چند نمونه
از آنها ضروری است:

دنگ: بمعنی حیران و آشفته، سرگشته، از خود
رفته، واله و شیدا:

چون شدم نزدیک من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

توبه تو: دارای لاهای متعدد:

نی نیازونی جمالی بهرناز

توبه تویش گنده مانند پیاز

دیوری: صفتی تقریباً معادل دبنگ، که بیشتر به
آدم لات و بی‌سر و پا و شاخ و شانیه کش اطلاق
می‌شود:

مست خود هشیار گردد از دیور

مست حق ناید به خود از نفع صور

غلط انداز: کسی یا چیزی که ظاهری آراسته
داشته باشد و باطن او خلاف ظاهرش باشد:

ای هزاران کعبه پنهان در کنیس

وی غلط انداز عفریت و بلیس

نی تی: ناتی کردن امروز، راه رفتن کودک با
چهار دست و پا:

بهر طفلی نو، پدرتی تی کند

گرچه عقلش هندسه گیتی کند.

مولانا، در دیوان شمس نیز چنانکه استاد دکنر
شعبی کدکنی اشاره کرده‌اند. واژه‌ها و اصطلاحات
مورد تداول عوام رابه فراوانی به کار برده است:

کج و موج با کژمژ: موج از توابع کج و بهمان معنی

استاد دکتر شعبی کدکنی به بهره‌یابی وسیع
مولانا از لفظ عوام در شعر و مکالمات روزمره خود
اشاره می‌کند و می‌گوید:

علاوه بر استعمال و تعبیرات خاص لهجه مشرق ایران،
به ویژه خراسان (مثلاً «گوژ» و «خوهد» بجای «گوید»
و «خواهد» که نزد سیف‌الدین محمد فرغانی نیز می‌توان
سراغ کرد)، توجه عجیب مولانا به گفتار و زبان توده
مردم، موجب تشخیص زبان شعری و گستردگی بیشتر
واژگان او شده است.

از نظر مولانا، زبان وسیله تفهیم و تفاهم
است، و درست و نادرست آنرا کاربرد عامه اهل زبان
تعیین می‌کند. آنچه مردم می‌گویند، ملاک صحت
است، نه منحصر آنچه در واژه‌نامه‌ها و در آثار ادیبان
ثبت شده است.

استاد شعبی کدکنی سپس داستانی را که
افلاکی در مناقب العارفین (ج ۲-ص ۷۱۹) آورده
ذکر می‌کند که خواندنی است:

... همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا
فرمود: آن قلف را بیاورید. و در دیگر وقت فرمود که:
فلانی مفتلا شده است.

بوالفضولی گفته باشد که: قفل بایستی گفتم
و درست آنست که مبتلا گویند.

فرمود که: موضوع آنچنان است که گفتی، اما جهت
رعایت خاطر عزیز می‌چنان گفتم که روزی خدمت شیخ
صلاح‌الدین [از رکوب] مفتلا گفته بود و قلف فرموده بود.
درست آنستکه او گفته، چه اغلب اسماء و لغات عامه،
موضوعات [نهادهای] مردم در هر زبانی است، از مبدأ
فطرت.

پروفسور یان رییکا در بیان گرایش شعری پیرو سبک قفقازی [سبک آذربایجانی] به تجدد و دوری از کهنه سرایی می‌نویسد:

یکی دیگر از ویژگی‌های سبک ماوراء قفقازی، تکنیک پیچیده آنست. شعرا، در زبان شعری‌شان، دست از کهنه‌گرایی کشیدند ولی تمام هم خود را وقف کاربرد واژگان عربی کردند. در شعر آنها حتی نشانه‌هایی از فولکلور محلی نیز دیده می‌شود.^۶ گاه آداب و رسوم عوام در شعر شاعران مشهور تعمیم می‌یابد.

سعدی به باور خرافی «کشتن مرغ اذان گوی» اشاره دارد:

سعادت نماند در آن خاندان
که بانگ خروس آید از ماکیان

فخرالدین اسعد گرگانی، در ویس و رامین به سوگند به نان و نمک و ظهر و شام تمثیل می‌جوید:

نخست آزاده رامین خورد سوگند
به یزدانی که گیتی را خداوند،
به ماه روشن و تابنده خورشید،
به فرخ مشتری و پاک ناهد
به نان و به نمک، به دین یزدان،
به روشن آتش جان سخندان،

ادبیات عوام، سرچشمه الهام بسیاری از آثار پراوازه و بزرگ است.

دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد:

بعضی از خاورشناسان [قصه‌ی حی بن یقضان یازنده بیدار] را با قصه «دختر پادشاه و صنم» که در باب اسکندر ذی القرنین است مشابه یافته‌اند...

شاعران و نویسندگان دیگر وحتى شکسپیر و گوته نیز از قصه‌ها و حکایات رایج و متداول بین عامه برای بیان آراء و عواطف خویش استفاده کرده‌اند.^۷

اساتید عرب هم به این گنجینه توجه داشته‌اند، و گه‌گاه در آثار خود از لهجه‌های محلی و ترکیبات و واژه‌هایی که در تداول عامه قرار داشته است، استفاده می‌کرده‌اند:

... این فارض (عمر بن علی،

۵۷۶-۶۲۲ ه.ق.) بزرگترین شاعر صوفی در زبان عرب، معاصر ابن عربی... مقداری شعر به لهجه عامیانه مصر از او مانده که ابن خلکان [وفیات الاعیان. چاپ سنگی ج ۱ ص ۱۱۷] نمونه‌ای از آنرا نقل کرده و می‌گوید: در دیوان او ثبت نشده است.

گرایش شاعران سنت شکن برای استفاده از گنجینه‌های فولکلور، در ادبیات عرب، دامنه وسیعتری داشته و جاذبه‌های مردمی در فولکلور و تعمیم

آنها در آثار هنری، گروه‌های وسیعی از خوانندگان و شنوندگان را بسوی آنها جلب می‌کرده است.

یکی از محققان معاصر پیرامون نفوذ ادبیات فولکلوریک در ادب رسمی عرب می‌نویسد:

در ادب عرب هم از دیرباز، در کنار آثار فصیح و مقید به قواعد صرف و نحو و عروض و قافیه و از اینها مهم‌تر، ملتمز به تعبیرات و مضامین سنتی (کلیشه‌های ادبی) شعر، به شاعرانی برمی‌خوریم که بیانگر احساسات و خاطرات و خطرات عامه‌اند، طبعاً اینگونه شاعران به تمام قوالب کهن به تمام معنی نمی‌توانسته‌اند وفادار باشند و کما بیش انحرافاتی از آنچه که «عمود شعر» نامیده می‌شود، پیدا کرده‌اند و پیدا است که ابتدا سنت پرستان ایشانرا به هیچ می‌گرفته‌اند و حال آنکه عامه‌شنوندگان و خوانندگان

* ادب رسمی، تا دیرباز با هنر عامه
بر خوردی خصمانه داشته است.
* شمس قیس رازی: کثر طبعانی که
نظم از اثر نشاناسند، و از وزن و ضرب خبر
ندارند، بر دویتی جان بدهند.

شعر، تحت تأثیر جاذبه مردمی اشعار ایشان واقع می‌شده‌اند، بطوریکه ادیبان محافظه کار نیز بالاخره راضی شدند و موافقت کردند که این قبیل شاعران و تحت عنوان «متحالمقون=گول نمایان، ابله نمایان» رده بندی کنند. در این نامگذاری نکته‌ای هست و آن اینکه: اکثر اینگونه شاعران قادر به ساختن و پرداختن شعر در قوالب سنتی و کلیشه‌های عادی نیز بودند و چنین تلقی می‌شد که در عامیانه سرایی و یا سرودن شعرهایی متضمن کلمات و اصطلاحات و اندیشه‌های پیشه‌وران خرده‌پا، عمده‌اً خود را به حماقت می‌زده‌اند.^۸

(باید توجه داد که آثار «متحالمقون» یا به تعبیر آن استاد ارجمند «هشیار سران ابله دیدار»^۹ - که در ادب پارسی نیز نمونه‌های فراوانی دارند- از سلاح‌های کاری و برنده‌ای بوده که علیه ظلم و بیداد به کار گرفته می‌شده است).

شاهنامه و داستانهای عامیانه:

یک نمونه غنی و پربار دیگر از امهات آثار ادب پارسی، شاهنامه است که دریافت اساطیری داستان‌های آن، فولکلور نقش مهمی دارد.

اگرچه داستانهای عامیانه شاهنامه از مقوله افسانه‌هایی هستند که در اطراف شخصیت پادشاهان دور می‌زند، اما طرف دیگر این افسانه‌ها بیشتر مردم عادی و از طبقات پایین اجتماع هستند.

داستانهای عامیانه شاهنامه در بخش تاریخی آن جای دارد و نخستین نشانه‌های نفوذ آن به عهد لهراسب شاه می‌رسد که قهرمان آن گشتاسب است. او از پدر بریده و به روم پناهنده شده. اتفاقاتی که در این سفر برای گشتاسب می‌افتد، از سویی هفت خون و از سوی دیگر افسانه‌های عامیانه را تداعی می‌کند.

حکایتی که در فرجام داستان رستم و شغاد آمده، در حقیقت نقل روایتی عامیانه است. براساس این حکایت:

.. پس از کشته شدن رستم، رودابه مادر او بی‌تابی را از حد می‌گذراند. و شوی خویش زال را به ادامه سوگواری فرا می‌خواند. زال می‌گوید: غم ناچربیدن (گرسنگی) از داغ فرزند دردناک‌تر است. رودابه نمی‌پذیرد و برای اثبات اینکه از داغ فرزند دردناک‌تر، چیزی نمی‌تواند بود، دست به اعتصاب غذا می‌زند.

پس از چندی کار گرسنگی مادر رستم به جنون می‌کشد و پرستندگان او را در حال خوردن ماری مرده به کاخ می‌آورند، به او غذا می‌دهند و پس از سیر شدن، در بستر می‌خوابانند. بعد از بیدار شدن، رودابه به درستی باور زال اعتراف می‌کند و رفته رفته غم کشته شدن فرزند دلاور خویش را به سویی می‌نهد.

در پادشاهی اسکندر نیز به داستان‌ها و روایات عامیانه متعدد برمی‌خوریم. منتهی بیشتر این داستان‌ها، دارای رمز و رازهای عرفانی و فلسفی‌اند و معمولاً گزارش‌هایی از بی‌اعتباری دنیا، بی‌ارزشی مال و ناگزیری مرگ‌اند. از جمله:

وقتی اسکندر و سپاه او از وادی تاریکی می‌گذرند و به نقطه‌ای شبیه ریگزار می‌رسند، در این میان ندایی شفته می‌شود که: هرکس از این ریگ‌ها بردارد، پشیمان و هرکس بر ندارد نیز پشیمان خواهد شد. گروهی با خود چند سنگی برمی‌دارند و گروهی از خیر این کار درمی‌گذرند.

وفتی وادی تاریکی پایان می‌گیرد، و اسکندر و یاران او به روشنایی می‌رسند، می‌بینند آن سنگها

هنر عوام، سرچشمه الهام هنرمندان بزرگ:
پس فرهنگ عامه، بخشی از متعلقات هنر است
و خواه ناخواه در آن حوزه قرار دارد.

هنر عوام منبع و سرچشمه جوشانی برای شاعران
و نویسندگان و دیگر هنرمندان است. و بل دورانت
می‌گوید:

تقریباً همه هنرمندان بزرگ از عوامل مثبت ذوق
عوام سودجسته‌اند، زبان عوام، گنجینه جامعه است.
این زبان هیچگاه نمی‌میرد، بلکه فقط تغییر می‌کند.

گفته‌اند که «پوچوای (Pochui) شاعر چینی
قرن نهم، اشعار خود را اول بار برای پیرزنی روستایی
می‌خواند و سپس موافق نظر او، در ساخته‌های خود
دست می‌برد. نکته‌هایی را که برای او نامفهوم
می‌یافت، دگرگون می‌کرد.^{۱۲}
موسیقی‌دانان نیز از ترانه‌ها و آهنگ‌های خودجوش
عوام بهره می‌گرفته‌اند.

جاذبه برخاسته از موسیقی عوام، گاهی مشایخ
بزرگ را که نوعاً گرایش به لذات دنیوی
نداشته‌اند، تحت تأثیر قرار می‌داده است.

در احوال ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن خرقانی، دو
عارف نامدار خراسان داستانی نقل شده که خواندنی
است:

.. چون از طعام فارغ شدند، بوسعید گفت:
- دستوری باشد تا مقریان (خوانندگان) بی‌تی
بخوانند؟

شیخ (ابوالحسن خرقانی) گفت:
- یا باسعید! مرا پروای این نیست و نبوده است ولیکن
بر موافقت نیکو بود.

چون آغاز کردند، مریدی بود شیخ را، ابوبکر جاجرم
نام. سماع و ذکر در وی اثر کرد. رگ شقیقه‌اش سطر شد
و بشکافت و خون روان شد.

بوسعید سر برآورد و برخاست. بوسعید بردست شیخ
بوسه داد. شیخ سه بار دست خویش بر جنبانید. بوسعید
شیخ را فرورگرفت و بنشستند.

پس بوسعید گفت:
- به عزت عزیز که آسمان و زمین، موافقت شیخ را،
در رقص آمدند^{۱۳} در موسیقی ایرانی، نشانه‌های فراوان از
تأثیر گنجینه فولکلور عوام می‌توان یافت.

ترانه‌هایی که در دوره‌های اخیر بر پایه ملودی‌ها
و اشعار بومی و روستایی پدید آمده، از آثار جاودانی
موسیقی ایران بشمار می‌آیند.

بسیاری از آثار معروف جهانی پشتوانه‌ای این
چنین دارند. و از آثار عوام الهام گرفته‌اند.

در اواخر قرون وسطی نفوذ ترانه‌های عامیانه در

*** ملک الشعراء بهاز: اساتید شعر
دری، یا شعراء خراسان، به هیچوجه
گرد «فهلویات» نگشته و از آن دوری
جسته‌اند.**

از مثلثات سعدی، یعنی قطعاتی که یک بیت آن
عربی، یکی فارسی و دیگری به زبان شیرازی
است، هجده بیت در گویش محلی شیرازی است.^{۱۲}

حافظ نیز بیانی به لهجه شیرازی سروده است. در
نسخه چاپ دکتر قاسم غنی (ص ۳۰۴-۳۰۵)
ابیاتی ملمع دیده می‌شود که یک مصرع آن عربی
و مصرع دیگر فارسی به لهجه شیرازی و گاهی دو
مصرع به لهجه شیرازی است.^{۱۳}

علاوه بر بابا طاهر (متوفی در ۴۱۰ هـ) که
دوبیتی‌های پرسوز و عارفانه و جاودانی او به لهجه
رازی (بالی) سروده شده، از بندار رازی (متوفی در
۴۰۶ هـ) و روزبهان بقلی
شیرازی (۵۲۲-۶۰۵ هـ.ق). در لهجه محلی اشعاری
نقل شده است. فهرست شاعرانی که لهجه محلی را
برای ادای قسمت‌هایی از اندیشه‌های شاعرانه خود
برگزیده‌اند، بسیار طولانی است و ما از باب نمونه
بهین اندازه بنده می‌کنیم.

فقط یادآوری می‌کنیم که گویش محلی نه تنها
کار آنها را ابتدال نکشیده، بل همچنانکه آن استاد
فرزانه در باب اشعار مولانا گفته است، شعرشان به
وسعت و ازگان و تشخص شعری ویژه‌ای دست یافته
است.

*** دکتر خانلری: زبان عامه را قابل آن
نمی‌شمرده‌اند که درباره‌اش بحث
کنند. ادیبان در شان خود نمی‌دانسته‌اند
که به این کار پردازند.**

همه از احجار کریمه و جواهرات اند. آنان که اصلاً
برنداشته بودند، سخت پشیمان می‌شوند که چرا خود را
از این گنج رایگان بی‌نصیب گذاشته‌اند و آنان نیز که
برداشته بودند، حسرت می‌خورند که چرا بیشتر
برنداشته‌اند.

داستانهای گلنار و اردشیر، اردشیر و دختر اردوان،
شاپور و دختر مهرک نوش زاد، که همه در عهد اردشیر
بابکان واقع می‌شوند، هم از دست داستانهای
عامیانه‌اند. آقا بیش از همه جا با این سنخ از داستان‌ها
در قسمت پادشاهی بهرام گور برمی‌خوریم، تا آنجا
که می‌توان گفت همه‌ی آنچه فردوسی در باب
پادشاهی او آورده است، جز روایات عامیانه هیچ
نیست. حتی بخش رزمی پایان این قسمت هم خالی
از روایات عامیانه نیست، هر چند به هفت خوان‌ها،
بیشتر می‌ماند.

داستانهای بهرام و مهر بن داد، بهرام و لنبک
و براهام، بهرام و فرشید ورد، بهرام و تحریم شراب
و حلال کردن دوباره آن، داستان که و مه، بهرام
و دختر آسیابان، پیدا شدن گنج جمشید، بهرام
و برزین و دختران، بهرام و بازگان، بهرام و زن شیر
دوش و بهرام و شیرکپی همه روایات عامیانه‌ای هستند
که در اطراف شخصیت این پادشاه خوشگذران
ساسانی به وجود آمده‌اند. داستان‌های بهرام گور از
نظر ساختمان حوادث و محتوای آنها، خواننده را یاد
داستان‌های عامیانه‌ای که در فرهنگ بعد از اسلام در
باب پاره‌ای از پادشاهان چون شاه عباس کبیر، بر سر
زبان هاست، می‌اندازد.

چند داستان عامیانه هم در بخش مربوط به
پادشاهی کسری (اتوشیروان) درباره‌ی او و وزیرش
بوذرجمهر به چشم می‌خورد. داستان‌های بوذرجمهر
و داستان مهیود و زروان از این قبیل اند.^{۱۱}

پس شاهنامه نیز، با وجود بافت اشرافی
و پادشاهی داستان‌ها، افسانه‌های مردم را در
مضمون‌های اشعار خود به کار گرفت.

تعداد آثاری که ساختمان مضمونی آنها بر پایه
ومایه فرهنگ عامه بنا شده است، فهرست طولانی
را شامل می‌شوند که جای آنها در این محدوده
نیست.

لهجه‌های محلی در اشعار شاعران
در این زمینه، جا دارد که به استفاده شاعران از
لهجه‌های محلی در اشعار خود نیز اشاره کرد. سعدی،
حافظ، بابا طاهر، و برخی دیگر از شاعران مشهور،
اشعاری در لهجه محلی سروده‌اند.